

## روش‌های دستگیری

محمود خلیلی

در این نوشته سعی بر این خواهد بود که به شیوه‌های دستگیری در رژیم جمهوری اسلامی اشاره شود. امید است که با اشاره به تجربیاتی که تاکنون مکتوب شده‌اند و یا تجربه‌های شخصی زندانیان مختلف، مانعی برای به دام افتادن بیشتر مخالفین حکومت، به چنگ شکنجه‌گران فراهم آید.

### الف) دستگیری‌های اولیه رژیم تا مقطع ۳۰ خرداد ۱۳۶۰

(بدون در نظر گرفتن دستگیری عناصر و عوامل رژیم شاه)

#### ۱- شناسایی‌های اولیه :

رژیم جمهوری اسلامی که بر موج حوادث سوار شده و برای حفاظت از ساختار و مناسبات سرمایه‌داری موجود از دل قیام شکوهمند مردم سر برآورده بود، در هراس از تداوم قیام و رشد و نفوذ نیروهای سیاسی و مبارزات آگاهانه توده‌ها که باعث تلاشی روابط و مناسبات سرمایه‌داری می‌شد، از همان بدو تولد در صدد احیا و بازسازی اهرم‌های سرکوب برآمد. هنوز جابه‌جایی قدرت به صورت کامل انجام نگرفته بود که تلاش خود را برای دستگیری و ترور مخالفین آغاز نمود. از اولین موارد ثبت شده این حرکات، با توجه به واهمه‌ای که حکومت از شوراها و نفوذ سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران در ترکمن صحرا داشت، بازداشت نماینده سچفخا، قبل از شروع جنگ اول در ترکمن صحرا، در مسیر برگشت از جلسه شوراها در یکی از روستاها بود:

«چند روز قبل از جنگ اول، درحالی که از یک اجلاس شوراهاى منطقه به شهر برمی‌گشتم، دم دروازه شهر مورد بازرسی پاسداران قرار گرفتم، همراه مرا با ماشینش آزاد کردند که به شهر برود! هم زمان به‌سوی ما رگبار گشودند، همه پاسدارها فرار کردند من ماندم و جیب پاسداران، سوار جیب‌شان شدم. ایست دادند. خودشان را سوار کردم به کمیته رفتیم» (۱).

– پس شما هستین که این‌ها را تحریک می‌کنین که زمین‌های مردم رو بگیرن؟ شما قبول ندارین که انقلاب شده؟ چرا پاسگاه‌های مرزی را خلع سلاح کردن؟ (سوالات نروزی رییس کمیته) (۲).

سازماندهی و فعالیت مجدد ساواک تنها ۲ ماه بعد از سرنگونی رژیم شاه (یعنی از نیمه دوم فروردین ۱۳۵۸) آغاز شد و برای اولین بار سخنگوی سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران در تاریخ ۲۸ فروردین ماه ۱۳۵۸ افشا نمود که اطلاعات موثقی به ما رسیده است که در کمیته سلطنت آباد، تعدادی از کارشناسان ورزیده ساواک را برای آموزش عناصر جدید در زمینه ردگیری، تعقیب و مراقبت، کنترل تلفنی و جمع‌آوری اطلاعات، دعوت به همکاری کرده‌اند تا سازمانی از افراد آن کمیته و کارشناسان ساواک که مجموعاً خود را اداره چهارم نامیده‌اند، برای ماموریت‌های فوق به وجود آورند. نقل از روزنامه اطلاعات ۲۸\۱\۱۳۵۸ (۳).

در همین دوره خبر از تنظیم دو لیست سیاه توسط نیروهای اطلاعاتی رژیم در دست است، در اولین گزارش می‌خوانیم:

- تنظیم لیست ۴ هزار نفر از اسامی زندانیان محمد رضا شاهی یک مقدمه‌چینی علیه زندانیان سیاسی است(۴).

لیست دوم معروف به لیست دستگیری، این لیست را ساواک از افراد مخالف و مبارز مخفی تهیه کرده بود و به تمام مرزها و اداره شهربانی داده بود که اگر به این افراد برخورد کردند بلافاصله آن‌ها را دستگیر و تحویل ساواک دهند. سال قبل که می‌خواستیم به خارج کشور بروم اداره گذرنامه گفت به دلیل این که اسم شما در این لیست است، ممنوع الخروج هستید. هشدار بایستی منتظر این بود که مامورین رژیم شروع به پیگیری و دستگیری افراد این لیست بنمایند.(۵)

سرکوب‌ها و بگیر و ببندها روز به روز ابعاد تازه‌تری پیدا می‌کرد. از تعرض به میزهای کتاب، ستادهای نیروهای انقلابی، میتینگ‌ها و راهپیمایی‌ها، کارگران اعتصابی، دانش آموزان و دانشجویان، کارمندان دستگیری به خاطر فروش نشریه و پخش اعلامیه و... تا سرکوب خلق‌ها که فاصله دستگیری تا اعدام در ترکمن صحرا، خوزستان و کردستان شاید در بعضی موارد به کمتر از چند ساعت می‌رسید که نمونه آن‌ها جانفشانیان و نداد ایمانی، سعید میرشکاری، هرمز گرجی بیانی، یوسف کشی‌زاده، ابوالقاسم رشوندسرداری، یعقوب تقدیری، علی میرشکاری، طهمورث اکبری، جمیل یخچالی، احسن و شهریار ناهید و... و در ترکمن صحرا رهبران خلق ترکمن جانفشانیان، توماچ، واحدی، مختوم و جرجانی را می‌توان نام برد. ماشین کشتار سرمایه‌داری به سرعت و با نیروی جدید بازسازی شده بود.

در اینجا باید از عنصر سرعت بخش این وقایع هم ذکری به میان آورد. جنگ ضدبشری دو رژیم سرمایه‌داری حاکم بر ایران و عراق و استفاده از احساسات شوونیستی و مذهبی، کمک شایانی به دو رژیم جهت سرکوب راحت‌تر نیروهای مخالفش بود. البته تمامی این موارد نیاز به موشکافی عمیق‌تری دارد که با در نظرگرفتن مبحث دستگیری‌ها فقط به آن اشاره شد. نسیم خاکسار از دستگیری‌اش چنین حکایت می‌کند: «درست روز ۲۳ تیر ماه ۱۳۵۸ در آبادان شهر زادگاهم دستگیر شدم، وقتی خودم اصلاً باور نمی‌کردم؛ یا هنوز زود بود باور کنم که با این همه دگرگونی انگار آب از آب تکان نخورده است»(۶).

سیر حوادث ریز و درشت هر روز ترکی تازه در حباب‌های خوش باوری اولیه توده‌ها نسبت به رژیم به‌وجود می‌آورد. پس از کشتارهای وحشیانه خلق‌ها و اشغال ستادهای نیروهای مترقی، یورش‌ها شکل تازه‌ای یافت و نیروهای سرکوب رژیم در صدد شکار نیروهای مترقی و انقلابی برآمدند و در این وضعیت عناصری که در زمان شاه در زندان بودند به‌خاطر شناخته شدن توسط عناصر سابقه‌دار رژیم (بخشی از نیروهای سنتی مذهبی زندان زمان شاه که در حکومت جدید اهرم‌های قدرت رادراختیارداشتند) در معرض خطر جدی‌تری قرار داشتند. به‌عنوان نمونه از فرزندان طالقانی، سعادت، حماد شیبانی... و اندکی بعد تقی شهرام، محسن فاضل و در اوایل ۱۳۶۰ از حنجره سوخته شعر و تناثر ایران جانفشانی سعیدسلطانپور می‌توان نام برد.

در مقطع قبل از ۳۰ خرداد تمام توان و تلاش رژیم جهت بازسازی ساواک بود که دستاورد بزرگ و مهم آن را در رابطه با تعقیب و مراقبت و دستگیری علی اکبرگودرزی رهبر گروه فرقان و بقیه اعضا آن گروه برشمرد که به گفته جلال اوین لاجوردی:

- «ما از تمام اهرم‌های لازم چه مجاز و چه غیرمجاز در رابطه با تعقیب و مراقبت اکبر گودرزی استفاده کردیم. به طوری که گودرزی در خواب هم نمی‌توانست تصور کند زن کاملاً بی‌حجابی که در مسیر او قرار می‌گیرد و با پیراهن قرمز و موهای افشان و آرایش آن

چنانی مامور تعقیب او باشد. بله، برای در هم شکستن ضدانقلاب ما از هر وسیله‌ای استفاده خواهیم کرد!!!» (۷).

وقایع و تنش‌ها و کشمکش انقلاب و ضدانقلاب همراه با درگیری‌های درون نظام و حمایت کودکان مجاهدین از یک جناح به‌نفع جناح دیگر، زمینه‌ساز یورش علنی و وحشیانه نظام شد. هر چند که این یورش از ابتدا آغاز شده و تداوم و تدارک آن دیده شده بود و بی‌هیچ شکلی، این عمل صورت می‌گرفت ولی در این مقطع شتاب بیشتری یافت.

در تظاهرات‌ها از جمله تظاهرات ۱۷ بهمن ۱۳۵۹ سازمان چریک‌های فدایی خلق (اقلیت) رفیق جهان (جهانگیر قلعه میان‌دوآب) دستگیر و پس از چند ساعت به‌شکل فجیحی کشتند و تعداد زیادی را دستگیر نمودند. در تظاهرات اول ماه مه ۱۳۶۰، و ۲۵ خرداد ۱۳۶۰ به‌ویژه ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ خیل عظیمی از نیروهای جوان و مبارز را راهی زندان‌ها نمودند.

### **ب) دستگیری‌های ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ به بعد**

در ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ و به‌دنبال تظاهرات مجاهدین در تهران و شهرهای مختلف تعداد وسیعی از هواداران مجاهدین و رهگذران عادی دستگیر شدند. برای اولین بار در خیابان ولیعصر با کشیدن طناب در دو طرف خیابان تمامی اشخاصی را که در بین طناب گیرکرده بودند با هر وسیله ممکن از ماشین‌های پلیس گرفته تا آمبولانس و اتوبوس و مینی بوس دستگیر و به اوین و کمیته‌های مختلف فرستادند. از جمله به دستگیری‌های این چنینی نیز می‌توان اشاره کرد: پیر مردی آبدارچی که برای خرید قند و چای شرکت از محل کار خود خارج شده بود، در آذر ماه ۱۳۶۰ در بند ۲ اتاق ۲ بالا اوین بود و یا نوجوان پادوی خیاطی که برای خرید نان کارگران دیگر از کارگاه خارج شده بود و هنوز تا آن تاریخ نمی‌دانست، چرا دستگیر شده است؟ (۸)

همان شب تعداد زیادی را در زندان اوین به جوخه‌های اعدام سپردند که این سرآغاز کشتارهای جمعی زندانیان سیاسی در ایران بود. کشتارهایی که شبانه روز ادامه پیدا می‌نمود و در هر مرحله از ۶۰ تا ۲۰۰ نفر را شامل می‌شد و انعکاس آن در روزنامه‌های دولتی، همه روزه جهت ایجاد فضای رعب و وحشت صورت می‌پذیرفت.

باندهای شکار انسان به‌طور اتوماتیک شروع به کار نمودند؛ کینه‌های نهفته، عقده‌های شخصی، خصومت‌های نهان و عریان، زمینه عرضه اندام پیدا کرد تا حدی که در یک شهر، ده، خیابان، کوچه و سرانجام در خانه، نمود و تاثیر خود را نمایان ساخت. در موج اولیه دستگیری‌ها از کسبه محل گرفته تا معلم و محصل و والدین و فرزندان در هر دو جبهه (غالب و مغلوب) نمونه‌های فراوانی به چشم می‌خورد که باعث انشقاق و فاصله بیشتری بین مردم می‌گردد و جو عدم امنیت در تمام سطوح پدید می‌آید. ذکر چند نمونه، روایت سرنوشت تکراری بسیاری است:

- در ۸ تیر تازه داشتم صبحانه می‌خوردم طبق معمول ضبط صوت راروشن کرده بودم و یک ترانه کوچه بازاری گوش می‌کردم که در زدن، درو که باز کردم ریختن تو خونه و منو هم اتا قیمو دستگیر کردند وقتی به کمیته رسیدیم تازه فهمیدم بهشتی ترور شده و اینا فکر می‌کردن ما می‌دونستیم و جشن گرفته بودیم. بعد فهمیدم همسایه به کمیته خبر داده الان ۶ ماهه اینجام کسی هم نمی‌گه خرت به چند (۹).

- حسین که تازه بسیجی شده بود همه را می‌شناخت می‌دونست کیا جنبشی (هوادار مجاهدین) هستند و کیا با بچه‌های چپ می‌گردند. آدرس همه را هم کم و بیش داشت اینجا

(منظور زندان) فهمیدم، در یک روز ۶۵ نفر را دستگیر کرده، منم که بی‌خیال دمکرات بودم چون باهش دعوا کرده بودم و با هم قهر بودیم توی لیستش قرارگرفتم (۱۰). البته این شناسایی‌ها و دستگیری‌ها، به یک باره به وقوع نپیوسته بود. از اواخر ۱۳۵۸ و اوایل ۱۳۵۹ «بسیجی‌ها»، نیروهای مجاهدین انقلاب اسلامی، کمیته‌چی‌ها، نیروهای سپاه پاسداران و اعضای انجمن‌های اسلامی در کارخانجات، دانشگاه‌ها و مدارس، گزارش و تک‌نویسی از تمام فعالینی که می‌شناختند و یا قادر به شناسایی‌اشان بودند، تهیه، و به مراکز اطلاعاتی خود ارسال می‌کردند. این گزارشات، در سال‌های بعد منبع مهمی برای دستگیری‌ها و اعدام‌های وسیع شد.

با این پیش زمینه، هر عنصری که در شرایط باز و علنی قبل از ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ فعالیت نموده بود (روزنامه فروشی، پخش اعلامیه، شرکت در تظاهرات جریان‌های سیاسی، اظهارنظر علنی در جمع‌های خانوادگی، کاری، محلی و...) در معرض خطر قرار گرفت و به خاطر رشد ظاهری تشکیلات‌های مختلف سیاسی و کار علنی نه تنها عناصر تشکیلاتی زیادی همدیگر را می‌شناختند، بلکه این افراد برای بخش وسیعی از پلیس رژیم و هواداران رژیم هم شناخته شده بودند. از این رو ورودی زندان‌ها چنان سرسام‌آور بود که ناگزیر بخشی از زندانیان (به‌ویژه در اوین) با چشم بسته در فضای بازنگهداری می‌شدند.

## ۲- دستگیری‌های اتفاقی:

### الف) خیابان بندی:

باندهای مسلح با لباس شخصی و گاه با لباس کمیته و سپاه در خیابان‌های مختلف به‌ویژه مکان‌هایی مثل میدان فردوسی، انقلاب، محسنی، ولیعصر، امام حسین، نارمک و... مستقر شدند و با ایجاد «کوچه» رهگذران را از آن عبور داده و آن‌ها را تفتیش و بازرسی می‌کردند در این حالت افراد سیاسی‌ای بودند که ناخواسته باید از این محل‌ها عبور می‌کردند که موجب دستگیری آن‌ها می‌شد و در خیلی از مواقع که مردم عادی اعتراضی داشتند منجر به بازداشت و انتقال آن‌ها به کمیته و زندان می‌گردید.

### ب) شناسایی توسط عناصر تواب و خیانتکار:

بریدگی و خیانت، تنها به لودادن قرار و زیر ضرب بردن دوستان و رفقای تشکیلاتی ختم نمی‌شد. توابین برای نشان دادن میزان سرسپردگی‌اشان در گشت‌های خیابانی و ورودی خروجی اتوبان‌ها، ترمینال‌ها، سینماها، رستوران‌ها و... فعالانه در تردد و شکار بودند و به‌قول معروف به صغیر و کبیر رحم نمی‌کردند. در مواردی بر حسب ظاهر و برای این‌که دست خالی برنگردند اعلام می‌کردند مثلاً "من به این شخص مشکوک هستم احتمالاً" او را در جایی دیده‌ام، بهتر است دستگیر شود تا بعداً یادم بیاید او را کجا دیده‌ام.

### پ) تصادفی:

- «تصادفی دستگیرشدم؛ اولین پاسخ بیشتر زندانیان به پرسش "چرا دستگیر شدی؟" بود و مخاطب چه زندانبان چه هم بند، بیشتر وقت‌ها با لبخند تمسخرآمیز پذیرای این کلام می‌شد. "تصادف" پاسخی مختصر و مفید بود. هم مانع اضافه‌گویی و هم توجیه‌گر» (۱۱)

- مادر چمدان نثریات را در صندوق عقب ماشین به دست فراموشی سپرد و در روز ۱۳ یا

۱۴ تیر ۱۳۶۰ برای دیدار خواهر کوچکم که باردار بود به طرف اوین رفت. زندان اوین نیز در همین محوطه قرار دارد. پاسداران تمام اتومبیل‌ها را جستجو می‌کردند. مادرم بی‌خیال ایستاده بود تا ماشین او را نیز بازرسی کنند و بدین ترتیب چمدان نشریات کشف شد. هنگامی که از او پرسیدند این نشریات چیست؟ پاسخ داده بود: نشریه سازمان مجاهدین خلق. در حقیقت او از میان گروه‌های مختلف سیاسی فقط مجاهدین را می‌شناخت و همین را نیز گفته بود و در پاسخ به این سؤال که نشریات مال کیست؟ گفته بود مال خودم (۱۲).

شکار در ترمینال‌ها راحت‌تر بود چرا که با شرایط پیش آمده و ضربات پی‌درپی و لو رفتن‌ها و فعالیت‌های علنی، عده‌ای مجبور به جابه‌جایی بودند به‌ویژه در شهرهای کوچک که همه همدیگر را می‌شناختند و از کار همدیگر خبر داشتند. از این رو تیم‌های عملیاتی در ترمینال‌ها به هر اتوبوسی سر می‌کشیدند و هر کس را که مشکوک می‌شدند دستگیر می‌کردند.

ضربات تصادفی، در مواردی موجب ضربات سختی به سازمان‌های سیاسی شده‌اند. برای مثال، به دو مورد اشاره می‌شود.

اولین مورد، سچفخا (اقلیت): در بهار ۱۳۶۱ رفیق جانفشان منوچهر کلانتری از بنیانگذاران گروه ۱۹ بهمن و عضو تحریریه نشریه کار، به‌همراه عطانوریان و رفیق دیگری قصد خروج از کشور را داشتند و برای این امر به زاهدان می‌روند و تا مهیاشدن شرایط خروج‌شان در باغ یکی از هواداران مستقر می‌شوند در همان زمان دختری از نیروهای مجاهد که چندین عملیات انجام داده بوده و در تور پلیس قرار داشته به این باغ پناه می‌آورد. شب هنگام، باغ که در محاصره قرار داشته مورد یورش قرار می‌گیرد دختر مجاهد با تیراندازی با آن‌ها مقابله می‌کند. رفیق کلانتری و نوریان هم به نارنجک و سلاح و سیانور مسلح بوده‌اند. در انتهای این نبرد نابرابر رفیق منوچهر کلانتر و رفیق دیگر به‌همراه دختر مجاهد با کشیدن نارنجک مرگ سرخ را برمی‌گزینند (البته روایت دیگری از خوردن سیانور هم مطرح است) ولی در این حادثه عطانوریان بدون هیچ واکنشی دستگیر و به یکی از مهره‌های تبلیغاتی رژیم تبدیل می‌گردد و پاداش خوش رقصی خود را با مرگ دریافت می‌کند (۱۳).

در تیر ماه ۱۳۶۱ مه‌ران شهاب‌الدین از رهبران راه کارگر ازدواج کرده، همسرش نیز سیاسی است، و از خانواده‌ای سیاسی. مادر همسر، برای آن‌ها دلمه درست کرده بود. هنگامی که تمام خانواده جمع شده بودند، دختر مجاهدی، از بستگان، که از تعقیب پاسداران گیلان گریخته، سرزده وارد می‌شود و لحظه‌ای بعد، پاسداران در پی او وارد منزل می‌گردند! «لیلا» که عضو سچفخا و همسر هاشم عضو مرکزیت بود، سیانور می‌خورد. پاسداران بقیه دستگیرشدگان را به اوین می‌برند. دستگیرشدگان که در ابتدا منکر هر فعالیت سیاسی شده بودند ولی پس از چند هفته، مه‌ران شهاب‌الدین و روزبه گلی آبکناری، توسط یاراحمدی خائن شناسایی و هویت تشکیلاتی آن‌ها رو می‌شود (۱۴).

در زندان، این ضربه، به «ضربه دلمه» و دستگیرشدگان به «گروه دلمه» یا «هواداران گروه دلمه» معروف شده بودند. در تمام مراحل پرسش پاسداران و حتی لاجوردی، اتهام خود را هواداری از گروه دلمه اعلام می‌کردند.

دو حادثه تقریباً مشابه با فاصله زمانی کوتاه در دو منطقه متفاوت با فاصله بیش از ۱۰۰۰ کیلومتر.

### ۳) دستگیری توسط عناصر زندانی دوره شاه که با این رژیم به قدرت رسیده بودند و

#### توده‌ای-اکثریتی‌ها

بعضی از عناصر مذهبی که مدتی در زندان بودند و حال در حکومت دارای پست و مقامی شده بودند با شناختی که از زندانیان سیاسی زمان شاه داشتند، همواره در صدد دستگیری آن‌ها بودند. از جمله این افراد می‌توان به محسن رفیق دوست، عسگر اولادی، احمد رضا کریمی، علی محمد بشارتی، مهدوی کنی، لاجوردی و... اشاره نمود که اغلب آن‌ها در خدمت شاه و ساواک از همدیگر پیشی می‌گرفتند. این عناصر که وظیفه شناسایی نیروهای مشکوکی را که دستگیر می‌شدند به عهده داشتند. مانند رفیق منصور اسکندری (مهران)، روزبه گلی آبکناری و... در کنار این‌ها از خیانت‌ها و جنایات دار و دسته اکثریتی، توده‌ای باید یاد کرد که به موازات همکاری کامل با رژیم و اهداف تعیین شده کیانوری، نگهدار به جایی رسیدند که از هواداران و اعضا هم چنین کلیه مردم تقاضا می‌کردند، هرگونه رد و اطلاعی از نیروهای مخالف رژیم دارند، سریعاً در اختیار نیروهای اطلاعاتی رژیم قرار دهند و این را از افتخارات ضدامپریالیستی خود می‌دانستند. به‌طوری که تردهای مکرر نگهدار و فتاپور به اوین را بارها خود لاجوردی در جمع زندانیان به زبان می‌آورد (در پاسخ توده‌ای، اکثریتی‌های زندان که گله داشتند چرا ما را آزاد نمی‌کنید؟): «هر کدام از شما را که نمایندگان حزب توده و اکثریت که هر هفته به دادستانی انقلاب مراجعه می‌کنند تایید نماید بلادرنگ آزاد خواهیم کرد» (۱۵).

– این جماعت به‌خاطر کار علنی و شناختی که از نیروهای سیاسی مختلف داشتند، به‌منزله بازوی اجرایی پلیس عمل می‌کردند و در خیلی از شهرها مسلحانه به خانه هواداران جریانات انقلابی حمله می‌بردند. برای نمونه شهرهای شیراز، اهواز، اراک، مسجدسلیمان و... این عمل خود را در راستای سیاست‌های کلان خود ارزیابی می‌کردند و کار را به جایی رساندند که در مورد واقعه آمل دوشادوش برادران پاسدار خود وارد عمل شدند و متحمل تلفاتی هم شدند و در بهمن ماه ۶۱ (سالگرد این حادثه) با افتخار از مشارکت هواداران در سرکوب سریداران یاد کردند (۱۶).

#### ۴- شروع فاز نظامی مجاهدین:

با شروع تحركات نظامی مجاهدین رژیم در عین ترس و وحشت از ترورها و انفجارات، گویی به آرزو و رویاهای خود دست یافته، بی‌درنگ در پاسخ به هر تحرکی جوخه‌های مرگ خود را گسترده‌تر می‌ساخت، به‌طوری که در خیابان‌ها، جوخه‌های اعدام برپا کرد.

– هر کسی در خیابان و در درگیری و تظاهرات مسلحانه دستگیر شود، بدون معطلی همان شب دو نفر پاسدار یا مردم شهادت بدهند که آن‌ها در درگیری بوده‌اند و علیه نظام جمهوری اسلامی قیام کرده‌اند، کافی است و همان شب اعدام می‌شوند (موسوی تبریزی دادستان کل انقلاب اسلامی و اصلاح طلب امروزی- کیهان ۲۹ شهریور ۱۳۶۰)

– اسلام اجازه نمی‌دهد که این‌ها که در خیابان تظاهرات مسلحانه می‌کنند، دستگیر شوند باید در کنار دیوار همان‌جا آن‌ها را با گلوله بزنند و از نظر اصول فقهی لازم نیست به دادگاه بیاورند... اسلام اجازه نمی‌دهد که بدن مجروح این‌گونه افراد یاغی به بیمارستان برده شوند. بلکه باید تمام کشته شوند (محمدی گیلانی رئیس دادگاه‌های انقلاب اسلامی- کیهان ۲۸ شهریور ماه ۱۳۶۰)

در همان حال در درون زندان‌ها با ترور و کشته‌شدن هر یک از عناصر رژیم در هر جای ایران جلادان به سر وقت زندانیانی که در دسترس‌ترین نیروها بودند می‌رفتند و آنان را قلع و قمع می‌کردند. مثلاً وقتی دستغیب ترور شد، پاسداران در سلول‌ها را باز می‌کردند و اعلام می‌نمودند هر کس که شیرازی است، چشم بندزده و نزده خارج گردد و به تعداد دستور داده شده همان لحظه به جوخه‌ها سپرده می‌شدند.

در این بین، کسانی که بدون وابستگی گروهی، مشکوک و یا در خیابان‌بندی‌ها دستگیر شده بودند، نیز به جوخه سپرده می‌شدند.

– هوشنگ و رضا کارگران نجار بودند و رضا کاملاً بی‌سواد آن‌ها برای خرید لوازم سوار اتوبوس شده بودند و اتوبوس آن‌ها تخلیه و سپس به آتش کشیده شده بود. آن‌ها از جمله افرادی بودند که پس از خیابان‌بندی دستگیر شده بودند. هنوز روی پا و شکم هوشنگ نام و نام خانوادگی‌اش که با ماژیک قرمز نوشته شده بود پاک نشده بود. هوشنگ تعریف کرد، ما نمی‌دانستیم دستغیب ترور شده در اتاق را پاسداری باز کرد و گفت هر که شیرازیه بیاد بیرون!

ما که فکر می‌کردیم می‌خواهند آزادمون کنند با عجله رفتیم، بیرون با این‌که چشم‌بند هم نداشتیم، پاسدار چیزی نگفت زیر هشت که رسیدیم ریختن سرمون با هر چیزی که در دست داشتند. می‌زدند از چوب و کابل و شلنگ تا مشت و لگد من تعداد اونارو نمی‌دونستم ولی خیلی بودند، بعد از پله‌ها سرازیرمون کردن، پایین با یک مینی‌بوس (مینی‌بوس پر بود همه هم آتش و لاش مثل ما) تا یک ساختمون بردند. توی اونجا هم خیلی آدم بود بعد شروع کردند ۵ تا ۵ تا از یک دری عبور دادند. من و رضا که دیگه می‌دونستیم حلوا پخش نمی‌کنند، هی خودمونو عقب می‌کشیدیم، دست آخر رضا با ۵ نفر جلویی رفت و ما سه نفر بودیم که باقی موندیم وقتی ما را هم از اون در عبور دادند کسی را آنجا ندیدیم ولی پاسداری نزدیک شد و یکی یک ماژیک به دست موند داد و گفت نام و نام خانوادگی تون را روی پاها و شکم همدیگر بنویسید ما هم این‌کار را کردیم ولی بعد از مدتی صدای پاسداری را شنیدیم که می‌گفت حاجی (لاجوردی) گفته تعداد کافیه بقیه را برگردانید (البته منظور از بقیه ما سه نفر بودیم) ما را برگرداندند و رضا و بقیه را اعدام کردند وقتی به اینجای ماجرا رسید با گریه می‌گفت من جواب مادر رضا را چی بدم که پسرش را برای کار آوردم تهران و اینا اعدامش کردند؟ (۱۷).

## ۵- دستگیری بواسطه ضعف و خیانت:

نقش خائنین و ضعف آن‌ها مقوله‌ایست خون‌بار که خود نیاز به بررسی همه جانبه دارد عناصری که تا لحظه اعدام هم دل خود را به رأفت اسلامی خوش کرده بودند و به امید این‌که بتوانند زندگی ننگین خود را نجات دهند، از هیچ جنایت و خیانتی فروگذار نکردند.

از سرآمدان آن‌ها، از افرادی مثل شیخ الحکما، حسین روحانی، قاسم عابدینی، احمد عطااللهی، عطا نوریان، سعید یزدیان، حسن گسگری، ابولقاسم اثنی عشری، مسعود اکبری سپرغمی، مهری حیدرزاده، ناصر یار احمدی، رجبعلی کوچک پور، امین رنجبر، ایرج کایدپور و... می‌توان نام برد که در رده سران جریان‌ها قرار داشتند و تا آخرین سلول‌های خون خود در خیانت غرق شدند.

مسئول کمیته شرق تهران به نام "معینی" که مسئول دانشجویان پیشگام اقلیت هم بود، در اوایل درگیری‌های سال ۶۰ دستگیر و پس از مدتی تسلیم می‌شود. این عنصر خائن تمام

تشکیلات و امکانات کمیته شرق تهران را در اختیار پلیس قرار داد(۱۸).

دامنه خیانت و جنایت برخی از عناصر به بازجویی دیگران و شلاق زدن و مشارکت در جوخه‌های اعدام هم کشیده شد که با جسارت می‌توان گفت اغلب عناصر فوق و نفرات دیگر در تمام این زمینه‌ها نقش داشتند از این رو نمی‌توان تمایزی بین خائنین قائل شد. در اصل تواب تواب است و خوب و بد آن یکی است. حال اگر عده‌ای قصد مقیاس آن را با شاقول دارند. این برمی‌گردد به وضعیت و عمل کرد خودشان. درست مثل این که بگوییم سرمایه‌داری جنایت کار و بد. در قبال سرمایه‌داری «معقول» و «دوراندیش» و اصل ماجرا را زیر سؤال ببریم.

- اوائل تابستان ۱۳۶۱ بود (سالن ۴ آموزشگاه اتاق ۴۲ بودم) صبحانه خورده نخورده پاسدار جلو در ظاهر شد و اعلام کرد به سرعت و بدون لباس پوشیدن و از اتاق خارج شویم با دلخوری و ترس از اتاق خارج شدیم ما را در یک خط کنار دیوار قرار دادند احتمال هرچیزی را می‌دادیم که در راهرویی که به زیرهشت ختم می‌شد باز شد و ابتدا چند پاسدار و پشت بند آن چند کولوس کلان (کسانی که به صورت خودنقاب زده بودند و فقط چشمانشان مشخص بود) وارد راهرو شدند. حسین‌زاده مسئول آموزشگاه هم همراه آن‌ها بود و داد زد برادرها سرها را بالا بگیرند و مهمه نکنند. از ظاهر افراد که مثل قطار به دنبال هم بودند. معلوم بود که تعدادی از آن‌ها پاسدار و بازجو هستند. تعدادی زن هم بین آن‌ها بود. یکی یکی شروع به سان دیدن کردند. دل توی دل‌ها نبود. می‌شد نگرانی را از صدای نفس‌ها احساس کرد. درست ۲۲ نفر از جلو ما رد شدند که ۵ زن و به نظر من ۷ پاسدار و بازجو و ۱۰ مرد بودند. پس از این‌که به اتاق برگشتیم نوبت اتاق‌های بعدی بود. اتاق ۴۰ و ۴۱ دستشویی بودند و ما هنوز به دستشویی نرفته بودیم و به خاطر این برنامه آن‌ها نزدیک ۲ ساعت در دستشویی زندانی بودند و ما و بقیه اتاق‌ها در انتظار دستشویی. در این بین دکتر احمد (پسیکی از وزرای دکتر مصدق) نگران‌تر از همه ما بود وقتی نمایش‌شان به پایان رسید. بلافاصله او را صدا زدند (۷ یا ماه بعد سراغ وسایل او آمدند) بعدها فهمیدیم او را شناسایی و به زیر شکنجه و انفرادی برده بودند. با مورش متوجه شدیم چندین نفر را از اتاق‌های مختلف شناسایی و به زیربازجویی برده‌اند. از جمله ولی درودیان (سیاوش یاوری) که به عنوان «مشکوک» دستگیر شده بود و با توجیه قوی (بچه پرورشگاهی و دادن اسم مستعار) فقط به خاطر عدم داشتن ضامن نگهداری می‌شد. به زیربازجویی و شکنجه رفت. او که به راستی یکی از کادرهای ارزنده پیکار بود با شهادت و استواری از مواضع خود دفاع نمود و به خیل جانفشانان جنبش انقلابی پیوست(۱۹).

بیژن فتاحی یکی از اعضای اتحادیه کمونیست‌ها روز قبل از اعدامش با خوشبینی درب سلول (اتاق ۴۲ سالن ۴ آموزشگاه) را زد با این امید که نجات پیدا کند. آخرین اطلاعاتی را که داشت به بازجو بدهد به گفته خودش از جابجایی و جاسازی یک محموله اسلحه فقط او و حسین تاج‌میر ریاحی اطلاع داشتند و تا آن لحظه این موضوع لو نرفته بود و ریاحی کوچک‌ترین اشاره‌ای به آن نکرده بود ولی او با عنوان نمودن این مسئله روز قبل از اعدام هم ریاحی را به زیر شکنجه کشانده بود(۲۰).

- اما محارب بعد از دستگیری توبه‌اش پذیرفته نمی‌شود و کیفارش همان است که قرآن بیان می‌کند. کشتن به شدیدترین وجه. حلق آویز کردن به فضاحت بارترین حالت ممکن و دست راست و پای چپ آن‌ها باید بریده شود (محمدی گیلانی رئیس دادگاه‌های انقلاب- کیهان ۲۸ شهریور ۱۳۶۰)



- مدتی بود با خواهرم زندگی می‌کردم، البته من هیچ‌وقت از خانه به تنهایی خارج نمی‌شدم  
اواخر پاییز بود، خواهرم منتظر و دلواپس بود عادت داشتم هیچ سوالی نکنم، صبح یک‌بار  
بیرون رفته بود و برگشته بود رفتم آشپزخانه چای درست کنم، صدای زنگ درب به صدا  
در آمد هیچ وقت من به اف اف دست نمی‌زدم. اشرف (خواهرم) خودش گوشی اف اف را  
برداشت و پس از مکث کوتاهی درب را بازکرد. پس از لحظه‌ای احساس کردم درب ورودی  
را باز کرد سپس سر و صدای عجیبی بلند شد به سرعت از آشپزخانه خارج شدم که چند  
نفر ریختند سرم و کف اتاق خواباندند در همان حالت یک نفر اورکت پوشیده که صورتش  
هم پوشیده بود، را بین پاسداران دیدم، اشرف را با یک اتومبیل و مرا هم با اتومبیل  
دیگری چشم بسته حرکت دادند (۲۱).

- بعد از ظهر همان روز، یکی از افراد دستگیرشده در خانه، دو نفر دیگر را لو داده بود،  
با حمله پاسداران به خانه آن‌ها، این دو رفیق نیز به جمع دستگیرشدگان پیوستند، اینک  
همگی ما زیربازجویی و شکنجه قرار داشتیم (۲۲)

### ۵- دستگیری به واسطه تعقیب و مراقبت و تورهای پلیس

- من از پیاده‌رو خودم را به محل قرار می‌رسانم... درست ساعت ۵... "نوری" در محل منتظرم  
ایستاده است. با چهره‌ای مغموم و نگران نگاه می‌کند. شاید مشکلی پیش آمده باشد؟!...  
کنار نوری می‌ایستم و از فروشنده‌ها قیمت‌ها را می‌پرسم. به آهستگی حرکت می‌کنم. نوری  
راه نمی‌افتد. قدم اول... قدم دوم... برمی‌گردم پشت سرم به نوری نگاه می‌کنم... آه چه  
اشتباهی! قدم سوم و... ریختند دورم. یکی دست راستم را گرفت و یک کلت روی شقیقه‌ام  
گذاشته است. دیگری با دو دست محکم دست چپم را گرفته، سومی، لوله مسلسل را از پشت  
سر روی مخچه‌ام فشار می‌دهد. می‌خواهم دستم را از جیب کاپشن بیرون بیاورم.  
- دستاتو نیار بیرون!  
- تکان نخور! ...  
- مواد می‌فروختی؟ (۲۳)

- ساعت ۹ یکی از شب‌های شهریور ماه ۱۳۶۰ بود که زنگ در به صدا درآمد گوشی را  
برداشتم. صدای ناشناسی که نام و نام فامیل مرا به‌طور کامل می‌برد به گوشم رسید. در را  
از داخل باز نکردم. از آپارتمان بیرون آمدم و وارد حیاط شدم و در را باز کردم دو مرد  
جوان را روبروی خود دیدم که سراغ مرا از خودم می‌گرفتند. گفتم خودم. گفتند چند  
سئوال دارند که می‌خواهند به آن‌ها پاسخ دهم.  
گفتم: بپرسید.

گفتند: اجازه بدهید بیاییم داخل. چون در اینجا ممکن است همسایه‌ها متوجه وجود ما  
بشوند. مانع نشدم. دو میهمان و پسر کوچکم در داخل خانه دلواپس من بودند که با دو  
پاسدار وارد خانه شدم. آن‌ها خود را پاسداران گروه ضربت ۶ معرفی کردند و ورقه‌ای از  
جیب در آوردند و نشان دادند که در آن نوشته شده بود  
"برادر... پاسدار گروه ضربت ۶ خانم... که در خیابان... شماره... سکنی دارد را دستگیر کرده  
و تحویل مقامات قانونی دهید."

امضاء لاجوردی (۲۴)

از شیوه‌های معمول دستگیری، به دو مورد فوق هم اشاره شد تا با اشاره به ساده‌ترین و

پیچیده‌ترین اشکال دستگیری‌های با ماهیت تعقیب و مراقبت بپردازیم.

اگر ساواک برای تعقیب یک "سوژه پیاده" سه نیروی امنیتی و یک "سوژه سواره" ۹ نیرو به‌همراه سه ماشین می‌گذاشت. جمهوری اسلامی برای کنترل یک نیروی در تور افتاده ده‌ها برابر بیشتر نیرو بسیج می‌کرد. از راننده تاکسی و دختر جوان بدحجاب گرفته تا پیرزن و پیرمرد. از علافی که سرکوپه با جاسوئیچی‌اش بازی می‌کند تا مادر دروغین یک زندانی سیاسی. از جوان ژینگولوی بی‌ریشی که لباس شیک و آخرین ادکلن روز را به خودزده تا همسایه‌ای که تازه به نزدیک خانه یا محل کار "سوژه" نقل مکان کرده. کنترل شدید تلفن (۲۵)

- در طرحی که به نام "پیام به عبدالله" شهرت داشت. دادستانی مرکز به کمک پاسداران کمیته‌های انقلاب موفق می‌شود چند سر نخ از رهبری مجاهدین را که یک کاسه کرده. به تلفن مخفیگاه مجاهد شهید، محمد ضابطی که مسئول کل نهادهای اجتماعی بود. دست یابد و از طریق کنترل این تلفن چند رشته تلفن دیگر را کشف و کنترل نماید. کنترل تلفن‌ها در عین حال محل قرارها و اجرای آن‌ها را هم در اختیار پلیس می‌گذارد و در طی مدتی کوتاه دادستانی کانال‌ها و سرخ‌های مهمی از کادر رهبری مجاهدین خلق در داخل کشور به دست می‌آورد (۲۶).

- از اولین گزارشاتی که از تعقیب و مراقبت به‌دست آمده (به‌جز مورد گروه فرقان که قبلاً بدان اشاره شده است) تور سال ۱۳۶۰ بر علیه سازمان پیکار است که منجر به دستگیری تعداد زیادی از کادرها و اعضای اصلی این سازمان شد در این عملیات از کودکان خردسال و زنان سالمند برای پایین آوردن حساسیت کنترلی افرادی که در تور بودند استفاده شده بود (۲۷)

- سید احمد روحانی قادیکلاهی (از اعضای گروه سهند) تعریف می‌کرد که قصد جابه‌جایی ماشین چاپ را داشتند و او راننده وانت حمل دستگاه بوده. آن‌ها نمی‌دانستند در تور پلیس قرار دارند. زمانی که در حال جابه‌جایی ماشین چاپ بودند. او هندوانه فروش چرخ‌ای را در محل می‌بیند که یکی دو نفر چرخ او را دوره کرده‌اند سپس جلوی پارکینگ آپارتمان کودک و زنی را مشغول بازی می‌بیند که با وجود مدت زیاد اقامت در آن محل تاکنون آن‌ها را ندیده بوده و حتی زمانی که قصد جابه‌جایی دستگاه را به وانت داشتند. جوانی بدون مقدمه به کمک آن‌ها می‌آید و هیچ‌کدام از این موارد شک آن‌ها را بر نمی‌انگیزد و یا به قولی فکر می‌کنند «انشالله گربه است» و توجه نمی‌کنند در بازجویی وقتی بازجو یکی یکی توضیح می‌دهد تازه متوجه می‌شود از میوه فروش و مشتریانش گرفته تا زن و کودک و جوانی که برای کمک به آن‌ها آمده بود همه مأمور بوده‌اند (۲۸).

در روند پیچیده‌تر شدن شیوه‌های تعقیب و مراقبت و هوشیاری و صبر نیروهای امنیتی رژیم سازمان‌ها و گروه‌های سیاسی که هر کدام به نحوی هر روزه طعمه این روش می‌شدند به‌جای بررسی و علل ضربه‌پذیری و چاره‌اندیشی انقلابی، انگار مسخ شده و دست و پا بسته منتظر ضربات بعدی رژیم بودند. نبودن امکانات کافی و غافلگیری پی‌درپی سردرگمی عجیبی به‌وجود آورده بود.

عناصری که سال‌های سال در کوران مبارزات مخفی بودند. از حداقل امکانات بی‌بهره بودند (بماند به نیروهای گسترده‌ای که در شرایط علنی همه شناسایی شده و دسته دسته دستگیر شده بودند) و خیلی وقت‌ها به‌خاطر ناچاری از خانه‌های سوخته استفاده می‌کردند.

- قاسم عابدینی بعد از این‌که در تیر ماه ۱۳۶۰ منزلش لو می‌رود به اتفاق همسرش مهری

حیدرزاده، شب‌ها در منزل هواداران به سر می‌بردند و روزها پس از اطمینان از قرار سلامتی به منزل خویش باز می‌گردد!!! تا رشته اطلاعات تلفنی را حفظ کند؟! رفیق دختری از هواداران، با فداکاری شب‌ها در منزل سوخته (لورفته) کشیک می‌دهد و صبح روز بعد با نصب قرار سلامتی در نزدیکی منزل، سلامت موقت خانه را خبر می‌دهد. در آخرین مراجعت، به دلیل این که پاسداران شب قبل وارد خانه شده بودند و رفیق دختر را هم گرفتار ساخته‌اند و در نتیجه قرار سلامتی هم، در محل تعیین شده نصب نیست باز هم، عابدینی در نزدیکی منزل سوخته، در صدد تماس تلفنی برمی‌آید که در همان باجه‌ی تلفن تحت کنترل، توسط پاسداران دستگیر می‌شود. دستگیری همان!! و به دام انداختن همسرش مهری حیدرزاده و دیگر روابط بازمانده تشکیلاتی همان!(۲۹)

- در اواخر بهار ۶۲ راه کارگر ضربه خورد. علیرضا شکوهی و غلام ابراهیم‌زاده دریافتند بودند که بخشی از امکانات تشکیلات در اثر خیانت و همکاری یکی از اعضای راه کارگر سوخته است ولی نمی‌دانستند کدام خانه‌ها در تور هستند و کدام امن باقی‌مانده است(۳۰).

- چاپخانه حزب رنجبران در میدان فردوسی که ظاهراً تحت پوشش شخصی فعالیت می‌کرد توسط یکی از حزب‌های محل لو می‌رود و همه کارگران که از اعضا و هواداران حزب بودند دستگیر می‌شوند. مسئول چاپخانه که در محل حضور ندارد، به وسیله تلفن مطلع می‌شود و با مسئول تشکیلاتی‌اش تماس می‌گیرد. مسئولش می‌گوید فرار کن و مخفی شو! وی مسئله مشکلات خانوادگی و امکان دستگیری همسرش را مطرح می‌کند. باز هم می‌گوید فرار کن، خطری متوجه او نیست. اما مسئول چاپخانه با وجود این که وقوف دارد جمهوری اسلامی شوخی بردار نیست! بدون توجه به حادثه جاری، از منزل پدر همسرش راهی منزل شخصی‌اش می‌شود. هشدار پسر جوان صاحبخانه هم که پیشاپیش خودش را در بالای پشت بام مخفی کرده، و به این خاطر کتک مفصلی هم از پاسداران می‌خورد، در تصمیم مسئول چاپ برای بازگشت به منزل، خللی ایجاد نمی‌کند. مصطفی صدیقی‌نژاد که هویت و مسئولیت تشکیلاتی‌اش، توسط کارگران چاپخانه، افشا شده بود بعد از دستگیری بلافاصله در کمیته توحید زیر شکنجه قرار می‌گیرد و یک مرکز انتشاراتی علنی شامل چاپخانه خاوران (نزدیک میدان خراسان) و یک مرکز چاپ مخفی در آریاشهر را همان شب لو می‌دهد(۳۱).

با بیان این که توی تور بودیم و یا لو رفتیم سعی می‌شود بی‌برنامگی، بی‌بند و باری و عدم داشتن یک استراتژی انقلابی در مقابله با سرکوب را توجیه کرد و لیبرالیسم و ولنگاریسم تشکیلاتی را نادیده گرفت و یا قدرت پلیس را چنان بالا برد که مقابله با آن را افسانه‌ای و دست نیافتنی پنداشت. البته و صد البته با بیان این موارد قصد این وجود ندارد که پلیس و شیوه‌های اتخاذی او را دست کم گرفت و نادیده انگاشت.

- ضربه به کارگران پیشرو در صنایع دفاع که تحت مسئولیت رفیق باتجربه‌ای مثل نظام به فعالیت مشغول بودند در اردیبهشت ۱۳۶۱ رخ داد. اما از عکس‌ها و مطالبی که در بازجویی‌ها توسط بازجویان ارائه شد، معلوم گشت که از حوالی بهمن-اسفند ۱۳۶۰ این تور در حال گسترده شدن بوده است. برای عکسبرداری از ماشین‌های سرپوشیده (استیشن) با سوراخ کوچکی در اتاقک آن، برای عکس برداری، استفاده شده بود، عکس‌ها از فاصله نسبتاً زیاد و با استفاده از "تله" گرفته شده بود(۳۲).

همان‌طور که گفته شد، بحث تعقیب و مراقبت، موضوع وسیع و گسترده‌ای است ولی نکته‌ای

که لازم است به آن دقت شود این است که نباید رژیم و سیستم تعقیب و مراقبت آن را چنان عظیم و غیرقابل شکست دانست که دست و پا بسته در اولین گام تسلیم آن شد و نه چنان ساده انگارانه با آن برخورد کرد که ظرایف و ریزه‌کاری‌ها را نادیده گرفت. همواره این موضوع صادق نبوده که در تعقیب و مراقبت پلیس به تمامی موارد اشراف داشته و چیزی برای کتمان باقی نمانده و داوطلبانه نکاتی را که رژیم نمی‌داند در اختیار او گذاشت و یا با هر بلوف، تازه‌های به ظاهر بی‌اهمیت را در اختیار دشمن نهاد. برای نمونه یکی از اعضا اتحادیه کمونیست‌ها بیان می‌کرد که: در تور پلیس بوده بدون این‌که بدانند در میدان ونک روبروی فان فار منتظر رفیقی بوده تا با هم به جلسه‌ای در یک رستوران واقع در میدان تجریش بروند، یک پاکت «ذرت بوداده» در دست داشته و مشغول خوردن بوده، شخصی به او نزدیک می‌شود و ساعت را از او می‌پرسد و بدون تعارف مشتکی هم از ذرت‌های او برمی‌دارد، او واکنشی نشان نمی‌دهد و خیلی راحت با کسی که قرار داشته دو نفری به رستوران می‌روند. تا اینجای موضوع، مورد خاصی به‌جز بی‌دقتی وجود ندارد. اما پس از دستگیری، این نکته کوچک خیلی کم‌ها به پلیس می‌کند، در بازجویی طوری با او و رفیق همراهش صحبت می‌کنند که آن‌ها در تمامی مراحل با او بوده‌اند، وقتی به او می‌گوید (بازجو) من را به خاطر می‌آوری؟

او می‌گوید: نه!

بازجو می‌گوید: یادته در میدان ونک ساعت ازت پرسیدم و ذرت بوداده‌ات را خوردم!!!

او می‌گوید خب آره،

بازجو می‌گوید بقیه را خودت بگو

او رفتن به رستوران را هم می‌گوید...

همین نکات کافی است که نفر بعدی را در شرایط جدید قرار دهند که همه چیز رو شده به نفر بعدی تا رستوران را آدرس می‌دهد و ضمن بلوف می‌گوید یکی از شما غذای دیگری خورد و آن شخص هم می‌گوید بله فلانی در منزل غذاخورد بود، فقط سالاد خورد، این نکات را به نفر بعد و نفر بعد انتقال می‌دهند که: نوشابه چه خوردی رومیزی‌ها چه رنگ بودو...

از هر کس تکه‌ای می‌گیرند و به دیگری تحویل می‌دهند، به طوری که هر کس فکر می‌کند رفیق دیگرش همه چیز را گفته و سعی می‌کند خود را تخلیه اطلاعاتی نماید، از این مراحل که می‌گذرد وارد موارد تشکیلاتی می‌گردند و دوباره به همان شیوه از تک تک آن‌ها اعترافات می‌گیرند که در زیر شکنجه و کتک شاید کمتر از آن را به دست می‌آورند (۲۲).

ضربه تیر ماه ۱۳۶۲، سر فصل برجسته یک طرح گسترده تعقیب و مراقبت پلیسی بود که برای راه کارگر بسیار گران تمام شد. این طرح را دادستانی مرکز پیاده نمود و از اردیبهشت تا ماه مهر آن سال ادامه داشت. تاکتیک رژیم تداوم یک طرح بلندمدت، تعقیب و مراقبت و اجرای عملیات ضربتی بود. پلیس همین که به نقطه مطلوبی دست می‌یافت و یا احساس می‌کرد افراد تحت مراقبت متوجه تعقیب هستند دست به کار می‌شد و با بازگذاشتن منفذ تعقیب، به تداوم طرح می‌پرداخت و با دستگیری‌های جدید حوزه اطلاعاتی خود را تکمیل و برای اقدامات گسترده‌تر پلیسی برنامه‌ریزی می‌کرد!...

پلیس پس از رسیدن به مخفیگاه رهبری، آن جا را بیش از یک ماه، تحت مراقبت قرار می‌دهد و رهبری راه کارگر، تنها پس از نصب دوربین، در خانه همسایه، که اعتراض شدید آنان را بر می‌انگیزد، متوجه تدارکات پلیسی رژیم شده خطر را در دو قدمی خود احساس کرده و

با تأخیر زیاد، مبادرت به ترک محل می‌نماید.

پیش از نصب دوربین و اعتراض همسایه‌ها، هیچ یک از علائم و نشانه‌های مشکوک، نظیر حضور مرتب یک وانت بار عرضه کننده میوه و یک نوجوان عرضه کننده دستمال کاغذی در مقابل منزل و سرکوچه، آن هم در شمال شهر، تردید جدی در ساکنان خانه ایجاد نمی‌کند!! (۳۴).

نکته جالب در این مورد تشابه آن با اظهارات سید احمد روحانی قادیکلاهی است که قبلاً اشاره شد.

این نمونه‌ها، مشتت از خروارها پرونده دستگیری‌ها و کشتارهای وسیع در جمهوری اسلامی بود. به راستی، چند درصد این حوادث اجتناب‌ناپذیر بود؟ چقدر می‌شد درصد ضربات وارده را کاهش داد؟ تا چه میزان نسبت به جلوگیری از این پیش‌آمدها تلاش شد!!؟ کدام یک از جریان‌ها حاضر به بازنگری این ضربات شدند؟ چه میزان درس و تجربه اندوخته شد و چه میزان آن با برخوردی انقلابی مورد نقد و بررسی قرار گرفته تا نسل بعدی بتواند از این اندوخته‌ها بهره‌مند گردد؟!

#### پی‌نوشت‌ها:

- ۱- هاشمی (هاشم)، عباس: گفت و گو: نشریه آرش؛ ش ۷۹؛ ص ۴۴.
- ۲- هاشمی (هاشم): عباس: قدرت دوگانه؛ کتاب زندان، ناصر مهاجر؛ ج اول، ص ۷۴.
- ۳- همان منبع، ص ۲۸.
- ۴- همان منبع، ص ۳۰.
- ۵- فاضل، محسن: یادداشت‌های زندان اوین؛ کتاب زندان؛ ج اول؛ ص ۳۰.
- ۶- خاکسار، نسیم؛ منبع فوق؛ ص ۴۵.
- ۷- به نقل از اسدالله لاجوردی: زندان اوین؛ زمستان ۱۳۶۰؛ نگارنده.
- ۸ و ۹ و ۱۰- نگارنده؛ زندان اوین، دی ماه ۱۳۶۰.
- ۱۱- همایون، محمدرضا؛ مرحله‌ها و شکل‌های مختلف دستگیری؛ کتاب زندان، ج اول؛ ص ۲۴.
- ۱۲- پارسی‌پور، شهرنوش؛ خاطرات زندان، ص ۶۳.
- ۱۳- نگارنده، گفتگو با (م) از زندانیان تبعیدی بلوچ؛ زندان قزل حصار.
- ۱۴- بامداد، وریا؛ جمهوری زندانها؛ ج دوم؛ ص ۹۳. روایت وریا بامداد از این ضربه با دقت کافی همراه نیست که امید است با توجه به شواهد دقیق‌تر، تصحیح شود.
- ۱۵- نگارنده.
- ۱۶- جمهوری زندانها؛ ج دوم، ص ۲۸۱.
- ۱۷- نگارنده.
- ۱۸- جمهوری زندانها؛ ج دوم، ص ۶۶.
- ۱۹- نگارنده.
- ۲۰- نگارنده.
- ۲۱- به نقل از گفتگوی جانفشان محمد علی بهکیش در زندان گوهردشت ۶-۱۳۶۵ با نگارنده؛ لازم به ذکر است که بر اساس سخنان رفیق بهکیش کسی که به همراه گروه ضربت به خانه رفیق اشرف آمده است شخصی به نام عثمان بوده که در بازجویی‌های او هم مشارکت داشته و بنا به گفته رفیق محمدعلی خواهرش، رفیق اشرف در زیربازجویی و شکنجه به خیل جانفشانان مبارزه انقلابی پیوسته و گفته او به استناد حرف بازجو به برادرش محمود که

- اکثریتی بود، بیان می‌شد.
- ۲۲-م، سیاوش؛ یاد ایام، گفتگوهای زندان، شماره یک، ص ۴۹.
- ۲۳-میرزایی، بیژن؛ لحظه موعود، منبع فوق، ص ۲۱.
- ۲۴-علیزاده، پروانه؛ باور کن راستی است، ص ۷.
- ۲۵-ایوانی، همایون؛ بابک و موازین تشکیلاتی، گفتگوهای زندان، جلد ۵-۷.
- ۲۶-جمهوری زندانها؛ ج دوم، ص ۸۴.
- ۲۷-ایوانی، همایون؛ بابک و موازین تشکیلاتی؛ گفتگوهای زندان، ج ۵-۷.
- ۲۸-نگارنده، بهار ۱۳۶۲؛ زندان اوین؛ اتاق ۶۳ سالن ۳ آموزشگاه.
- ۲۹-جمهوری زندانها؛ ج دوم ص ۵۰.
- ۳۰-ایوانی، همایون؛ بابک و موازین تشکیلاتی، گفتگوهای زندان، ج ۵-۷.
- ۳۱-جمهوری زندانها، ج دوم ص ۶۰.
- ۳۲-ایوانی، همایون؛ بابک و موازین تشکیلاتی؛ گفتگوهای زندان، ج ۵-۷.
- ۳۳-نگارنده.
- ۳۴-جمهوری زندانها، ج دوم، ص ۹۵ و ۹۶.

Dialog

Postamt 1 / Postlagernd

04109 Leipzig / Germany

## گفتگوهای زندان ویژه اینترنت

Email: dialogt@web.de

Internet: <http://www.dialogt.net>